

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
 وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

خوشبختیم از اینکه رفقا و دوستان و احبه و اعزه را در اینجا زیارت می‌کنیم و همان‌طوری که عرض کردم خدمت رفقا، این تقصیر و قصور ما را با همت و محبت خودشان جبران می‌کنند و ان‌شاءالله از این به بعد هم همین‌طور این همت و این محبت و لطف و عنایتشان ادامه داشته باشد و مستمر باشد و مسئله منحصر به سالی یک بار آمدن ما به آنجا نباشد. خود رفقا الحمدلله همت دارند و لطف دارند و عرق دارند و طبعاً ما را از نعمت حضور خودشان بهره‌مند می‌کنند. این را بنده واقعاً عرض می‌کنم که من خودم از احساس حضور رفیق شارژ می‌شوم و طراوت پیدا می‌کنم و نیرو می‌گیرم و این را به مزاح نمی‌گویم، این مربوط به من نیست، ما این قضیه را در مورد بزرگان و عرفا و اولیاء خدا می‌دیدیم، حالا ما که جای خود داریم که واقعاً آنها از دیدن رفیق نیرو می‌گرفتند و طراوت پیدا می‌کردند و هم و غمشان [زائل] می‌شد.

این احساس را من داشتم در زمان مرحوم آقا که وقتی یک رفیقی که با آنها انس داشتند و مرتبط بودند و ربط قلبی داشتند، اتصال قلبی داشتند، اینها وقتی که می‌آمدند من آن حالت بشاشت و انبساط را به وضوح در سیمای ایشان مشاهده می‌کردم که چطور یک مرتبه برافروخته می‌شدند و می‌گفتند خب حالا کجا هستند؟ چند روز هستند؟ چند روز در مشهد می‌خواهند بمانند؟ من هم می‌گفتم مثلاً این قدر یا چند روز هستند. می‌گفتند خب بگو فردا بیایند یا مثلاً اگر [می‌خواهند بروند] بگو امروز عصر بیایند، یعنی خودم می‌دیدم که این قدر مشتاق برای زیارت رفیق هستند و بالعکس، گاهی اوقات می‌شد که یک مرتبه در ماشینی یا جایی بودیم - بنده که نه چون [شناخت داشتیم] - حالا یک شخص غریبه یا غیرغریبه‌ای، می‌گفت که مثلاً فلان شخص آمده مشهد و تمایل دارد شما را ببیند، یک مرتبه می‌دیدم که اخمشان درهم رفت، خلاصه ای داد بیداد حالا چه کار بکنیم، می‌گفتند حالا ببینیم چه می‌شود! بسیار خب خبر می‌دهم! این جوری هم بود ها! از این نوع قضیه‌ها هم بود و کم هم نبودند. و همانهایی که خلاصه الان به عنوان سردمداران مکتب عرفان مشهد و فلان و از این مسائل، خلاصه کاسه داغ‌تر از آش خودشان را مطرح می‌کنند... چه عرض کنم!

علی کل حال یک همچنین مسائلی بوده، یک همچنین مطالبی همیشه بوده و ما می‌دیدیم که [از دیدن رفیق] واقعا احساس انبساط برای ایشان حاصل می‌شود و می‌آمدند می‌نشستند و شوخی می‌کردند

و می گفتند و می خندیدند، حال می کردند، یعنی واقعاً این را بالعیان ما مشاهده می کردیم و این برای ما یک ملاکاتی به وجود می آورد راجع به افراد و اشخاص، و به یک مسائلی ما اطلاع پیدا می کردیم و خوش به حالشان، خوش به حالشان که یک همچین حال و هوایی داشتند و نصیب و بهره شان را هم گرفتند.

عرض می کردم صرف نظر از زیارت حضرت معصومه علیها سلام که خب! جای خود را دارد و از اهواز که سهل است اگر انسان از آن طرف کره زمین هم برای زیارت آن حضرت با وسائل عادی زمانهای سابق بار سفر ببندد و بیاید کاری انجام نداده، کاری انجام نداده، چون عنایت و لطف این بزرگوار بر زائرین خود آن قدر است که به حساب نمی آید، به حساب نمی آید. روایتی از امام جواد علیه السلام است که می فرمودند: هر کس قبر عمه من را در قم زیارت کند بهشت بر او واجب می شود، یا در یک روایتی دیگری: من ضمانت بهشت را می کنم. خب ما از خدا چه می خواهیم؟ گفت کور از خدا چه می خواهد؟ ما از خدا چه می خواهیم؟

دیشب با بعضی از افراد صحبت می کردم راجع به اینکه وقتی وسیله و معدات سفر زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام آماده می شود خب چرا انسان بخواهد کوتاهی کند یا بگذارد و دفع الوقت کند. یکی از بستگان بود می گفتند که از مرحوم والد، مرحوم پدر شنیدم خود من و بارها هم شنیدم که می فرمودند کسی که به زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام از آن طرف کره زمین حتماً علی ثلج یعنی سینه خیز بر روی یخ بیاید این حق آن حضرت را ادا نکرده و کاری نکرده و چیزی انجام نداده، از آن طرف کره زمین برای زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام بیاید کاری انجام نداده است، چون امام رضا علیه السلام خودشان فرمودند: کسی که به زیارت من بیاید من باز دید او را آن طرف پس خواهم داد، حالا ببینید چه خبر است، دیدن ما کجا، زیارت ما کجا و باز دید علی ابن موسی الرضا علیه السلام کجا، خب ما همین طوری سرمان را می اندازیم پایین می رویم یک زیارتنامه می خوانیم اللهم افی وقت علی باب من ابواب بیوت نبیک صلواتک علیه و آله و قد منعت الناس ان یدخلوا الا باذنہ بعد می رویم یک زیارت می کنیم و دو رکعت نماز زیارت و السلام علیک یا امین الله یا زیارت های دیگری که مربوط به حضرت است و می آییم بیرون، همین قدر دیگر مگر چیز دیگری می فهمیم؟ به غیر از دیدن طاق و در و دیوار و ضریح، ... هان؟ یک کسی از رفقا می گفت که آقا این ضریحی که الان جدیداً نصب کرده اند - یک هفت هشت ماهی گذشته بود - این تفاوتش با ضریح قبل چیست؟ من گفتم مگر ضریح جدید زده اند؟ گفت آقا هشت ماه است ضریح اینجا نصب است شما حواست کجاست، گفتم چشم این دفعه که رفتم به ضریح نگاه می کنم تا ببینم ضریح قبلی با ضریح جدید چه تفاوت هایی دارد؟! گفتم که من

متوجه این قضیه نشدم! ما می‌رویم به ضریح و اینها نگاه می‌کنیم و می‌آییم بیرون، ولی آن بزرگان کرمشان و لطفشان مثل ما که نیست، آن امام رضا علیه السلام است دیگر، بالاخره باید یک تفاوتی با ما داشته باشد تفاوت مختصری بالاخره با ما دارند دیگر! آنها تفاوت‌شان، تفاوت از زمین تا عرش خداست و تفاوت از زمین تا خود خداست، تفاوت از خاک تا عرش چیست؟ عرش زیر نگین آنها و زیر اراده آنهاست.

زیارت ما بازدید زیارت ائمه را در پی دارد وقتی که امام رضا علیه السلام می‌آید به دیدن ما در آن دنیا، نمی‌آید که بنشیند و بگوید حال شما چگونه است؟ اوضاعتان خوب است؟ مشکلی ندارید؟ نمی‌دانم از نظر همسایه این طرف و آن طرف، غلمان و حوریان هم بحمدالله می‌رسند و اگر کم و کسری دارید ما را خبر کنید که خلاصه رفع و رجوع کنیم! این نیست قضیه، وقتی حضرت به زیارت می‌آید یعنی تجلی ذات پروردگار را بر نفس انسان در آن دنیا القاء می‌کند، این نیست که بیاید و بنشیند، من که می‌آیم به بازدیدش یعنی تجلی ذات را می‌آورم و بر تو می‌زنم، جلوه ذات را بر نفس تو وارد می‌کنم، قرب به ذات الهی را برای تو می‌آورم، تو را محرم راز و سرّ خدا می‌کنم، این است قضیه! همین بیایم به زیارت بنشینیم و سلام علیکم و خدا حافظ برمی‌گردیم سر جایمان، این که نشد، این که مسئله‌ای نیست، این که چیزی نیست، این که کاری نیست، توجه فرمودید؟ بازدید امام رضا علیه السلام این است در آن طرف، حرکت انسان در بهشت به سوی جنات ذات و به سوی عوالم ربوبی است، این حرکت توسط نفس امام انجام می‌گیرد، حالا خب! بسم الله این گوی و این میدان، این گوی و این میدان تا ببینیم که هر کس چقدر همت دارد، خب البته این هم هست که:

بلبل به باغ و جغد به ویرانه تاخته      هر کس به قدر همت خود لانه ساخته<sup>۱</sup>

به هر اندازه که انسان معرفت به امام داشته باشد، تجلیات امام علیه السلام نسبت به نفس او هم مختلف خواهد بود، آن تجلی که امام به نفس مرحوم آقا و مرحوم حداد می‌کرد در هنگامی که... خب آن فرق می‌کند با آن مسائلی که مربوط به ما و سعه وجودی و ظرفیت ما انجام می‌شود هر کسی به اندازه خودش، هر کسی به اندازه فهم خودش، به اندازه درک خودش، به اندازه میزان معرفت خودش به همان اندازه این سهم می‌برد، یکی هم هست می‌آید در آنجا، اهل علم و به حساب خودش اهل معرفت و وقتی من از او می‌پرسم شما که آمدید [مشهد] زیارت رفتید؟ گفت نه! زیارت را فردا می‌روم امشب دیدم که اگر بخوام بروم فوتبال از دستم می‌رود، خب این هم یک قسم زیارت امام رضا علیه السلام توجه می‌کنید؟ اهل علم ها! هفتاد سال هم سن، دارد دنبال توپ می‌گردد بعد از هفتاد سال سن و علم و

امام جماعت و بالای منبر و پایین منبر و وسط منبر و محراب و خلاصه تازه می‌گویند که اگر امشب بخواهم به زیارت بروم فوتبال از دستم می‌رود.

یکی هم می‌آید دور ضریح امام علیه السلام هفت شوط طواف می‌کند و می‌گوید کعبه حقیقی اینجاست و قبله حقیقی اینجاست و مقصد و مقصود حقیقی اینجاست، آن هم یک قسم زیارت است. بین این دو هم یک مختصر اختلافی هست! بین این زیارت فوتبالیه، (اسمش را بگذاریم زیارت فوتبالیه) و بین آن زیارت. خب دیگر حالا خود انسان دیگر مراتب خودش را می‌تواند تشخیص بدهد، خودش بسنجد، محک بزند و ببیند معرفتش به امام چقدر است، موقعیتش به امام چقدر است. آن کسی که خودش را می‌اندازد زیر کفش زوار و خاکها را می‌بوسد... دارند دیگر در آن کتاب، مثل اینکه در کتاب انوار ملکوت است که خودش را می‌اندازد و... خب این چه احساسی می‌کند؟ خب این چه درکی دارد؟ خب این چه درکی دارد؟ شوخی که نمی‌خواهد بکند، بازی که نمی‌خواهد در بیاورد، فیلم که نمی‌خواهد بازی کند هان؟! این چه احساسی می‌کند؟ این چه تجلی از امام رضا علیه السلام در آن موقع بر قلب او زده شد که این‌گونه او را واله و شیدا و حیران به روی زمین می‌اندازد این چه تجلی هست؟ این چه تجلی هست؟ این چه جلوه‌ای از جانب محبوب و معشوق بر دل عاشق واله می‌آید که او را از خود بیخود می‌کند، اینها حساب است دیگر، باید به حساب اینها رسید که این مسئله به چه کیفیت است.

خب فرمودند که یک چند کلمه‌ای صحبت بکنیم، من هم گفتم باشد ما دیگر به همین کیفیت زیارت رفقا اکتفا کنیم و انشاءالله صحبت و مطالب را که همه می‌دانند، دیگر چیزی برای صحبت و گفتن و اینها ندارد. یک چیزی به یادم آمد که در زمان سابق یک روز یک عده‌ای از مخدرات نمی‌دانم که از کجا بودند و مال کجا بودند، آمده بودند مشهد و آمده بودند پیش مرحوم آقا، زیاد بودند، بیست سی نفری بودند ما هدایتشان کردیم به حسینی و رفتیم، در همان زمان جنگ بود بله یادم است در زمان جنگ آمده بودند و خانم‌هایی بودند خیلی مودب، محترم و اهل فهم، از آقا تقاضا کردند که آقا ما را یک نصیحتی بفرمایید، ایشان یک تاملی کردند و فرمودند که یک روایتی من برای شما می‌خوانم که یک روزی جناب ابذر رو کرد به رسول خدا و عرض کرد یا رسول الله مطلبی را به من بفرمایید که همیشه آن را آویزه گوش خود قرار بدهم، حضرت فرمودند: **يَا أَبَا ذَرٍّ! اُعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ**<sup>۲</sup> خدا را همیشه عبادت کن که انگار داری او را می‌بینی، این جوری خدا را عبادت کن، اگر

نمی‌توانی این معنا را در خودت پیاده کنی حداقلش این است که تصور کن او تو را می‌بیند این که دیگر حداقلش است، خدایی که انسان را نبیند آن که دیگر خدا نیست، به درد نمی‌خورد، او دیگر با سایر مخلوقات تفاوتی نمی‌کند.

بعد مرحوم آقا توضیح دادند که منظور رسول خدا از عبادت که در اینجا می‌فرماید: همین نماز نیست، یعنی در مقام عبودیت خودت را قرار بده، هر کاری که می‌خواهی بکنی، بنده هر کاری که می‌خواهد بکند در مقابل مولای خود، حالا این نماز، انسان وقتی که می‌خواهد نماز بخواند چطور نماز بخواند؟ ما می‌خواهیم نماز بخوانیم آخ! دیر شد، ده دقیقه دیگر به غروب مانده بدو بدو، یک مهری از اینجا برمی‌داریم و... و یا اینکه فرض بکنید که خیلی هم مقدس باشیم می‌گوییم خب اول وقت می‌خوانیم، اما همه‌اش حواسمان به این است که خب الان که اول وقت است و یک ربع دیگرش ساعت دو می‌شود و وقت اخبار رادیو است، وقت اخبار رادیو است و خب برویم ببینیم چه خبر است، دارد نماز می‌خواند فکرش به این است که به اخبار برسد، دارد نماز می‌خواند فکرش به این است که فلان چیز فوت نشود، دارد نماز می‌خواند فکرش به این است که مهمان که می‌آید خانه زنگ که می‌زند صدای زنگش را بشنود، دارد نماز می‌خواند فکرش به این است که الان فرض بکنید که آی! خانمش صدا کرده بیا سفره را انداخته‌ایم پایین دیر نشود زود بروم که موجب تکدر خاطر نشود، این تاخیر و با کفگیر و ملاغۀ روبرو نشود! این دائم در فکر اینهاست، خب بابا نماز را یک وقتی بخوان که فکرت دیگر به جایی بند نباشد، حواست جایی نباشد، کَأَنَّكَ تَرَاهُ داری می‌بینی، آخه آدم این جور برای خدا نماز می‌خواند؟ این جور وسط ظهر بلند می‌شوی چهار رکعتی می‌خواند، که زود بخوانم و بروم سر سفره، آن اتاق صدا می‌کنند پلو دارد سرد می‌شود زود بروم نماز بخوانم، زنمان صدایمان کرده بیا فلانی دارم سفره را می‌کشم... صبر کنید! صبر کنید! حالا چهار رکعت نماز می‌خوانم می‌آیم! این که نماز نشد، وقتی انسان می‌خواهد نماز بخواند این باب خودش و فصل خودش را دارد.

ظاهراً یکی دو سال پیش بود در [شبهای رمضان و در تفسیر دعای] ابوحمره درباره نماز بزرگان و اولیاء صحبت کردیم. در هر چیزی این قضیه هست که انسان فکر کند که او دارد خدا را در کنار خودش می‌بیند، در کنار خودش خدا ایستاده، عرض می‌کردم به رفقا ما واقعاً اگر یک دهم، یک صدم آنچه که از این دوربین‌هایی که الان جلوی من است و از این ضبط‌هایی که هست و این میکروفونی که جلوی من است و مراقب من است، صدای مرا ضبط می‌کند و تصویر مرا ضبط می‌کند، یک دهم این پلاستیک و سیم و نمی‌دانم مُشَمَّا و کائوچو و شیشه و... دوربین همین است! اگر یک دهم این شیشه و کائوچو ما به فکر یک ناظری بودیم و به یک فکر یک خدایی که بر احوال ما ناظر هست بودیم آیا واقعاً

هر حرفی را می‌زدیم؟ من الان دارم این حرف را می‌زنم باید به فکر این باشم که فردا می‌چم را نگیرند که آقا چرا فلان حرف را زدی؟ در حرفه‌ای یک همچنین حرفی زدی، بگویم نه! می‌روند صاف دوربین را می‌آورند، آنلین هم باشد که دیگر خیلی عالی‌تر، خیلی بهتر، بفرمایید آقا شما این حرف را زدی این هم دلیلش، حالا باید بگویی آقا اشتباه کردم! آقا غلط کردم! اشتباه کردم و...، بالاخره حساب می‌رسند، این حرف من چه تبعاتی ممکن است داشته باشد، چه مسائلی داشته باشد با توجه به تبعات سختم و کردارم کلمات را چینش می‌کنم، گزینش می‌کنم، تعبیرهایی را که می‌خواهم بیاورم آن تعبیرها را در کنار هم قرار می‌دهم که یک وقتی به جایی برنخورد یا مثلاً فرض بکنید که ابروی کسی اخم نشود، خلاصه موقعیتی، مسئله‌ای، هزار مطلب ظاهری و دنیوی و مصالح دنیوی را مد نظر قرار می‌دهم تا یک مطلبی را می‌گویم، ما همین‌طور هستیم دیگر، معمولاً همین‌طور هستیم، یک دهم ملاحظات که می‌کنیم اگر آن طرف می‌کردیم، برای خدا می‌کردیم، آن وقت هر چیزی را می‌گفتم؟ هر حرفی را می‌زدیم؟ هر کاری را می‌کردیم؟ هر تصرفی را انجام می‌دادیم؟

یک دفعه یک شخصی یک کاری کرده بود، البته مدتی از این قضایا گذشته بود، بعد از مدتی من به او گفتم فلانی یک سوال از تو می‌کنم اگر این کاری که تو الان نسبت به فلان شخص انجام دادی اگر زمان مرحوم آقا بود هم این کار را می‌کردی؟ گفت نه! در زمان مرحوم آقا این شخص یک همچنین کاری نمی‌کرد گفتم حالا اگر کرد، یک حرفی است دیگر، یک حرفی است انسان می‌زند یک اشتباهی می‌کند، بابا زمان پیغمبرش هم این کار را می‌کردند چه برسد به [زمان مرحوم آقا]، زمان پیغمبر جلوی پیغمبر، جلوی چشم پیغمبر بلند می‌شدند اظهار نظر می‌کردند، اظهار رای می‌کردند سب می‌کردند، به همدیگر فحش می‌دادند، یارو می‌گفت بابا پیغمبر نشسته و این حرفها را دارید می‌زنید؟ خجالت دارد زمان پیغمبر! این قدر این پیغمبر با اینها راه می‌آمد و همراهی می‌کرد که دیگر گستاخ شده بودند، گستاخ شده بودند این افراد و اصحاب و اینها، من گفتم که اگر زمان مرحوم آقا بود...، هیچی نگفت. گفتم هان! من می‌خواستم این را به تو بگویم این قضیه را، اَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، حواست باشد آدم هر حرفی را که می‌زند، هر کاری که می‌خواهد بکند اگر موقعیت خودش را عوض کند، اگر در غیر از این موقعیت بود باز این را می‌گفت؟ باز این عمل را انجام می‌داد؟ چرا ما باید از آن واقع غفلت کنیم؟ ظواهر به جای واقع بیاید و جای واقع را بگیرد، جای واقع را می‌گیرد یعنی این ظاهر، این موقعیت و این وضعیت می‌آید به جای یک وضعیت دیگر می‌نشانند و بعد انسان نسبت به این قضیه ترتیب اثر می‌دهد و عکس العمل نشان می‌دهد در حالتی که اگر آن وضعیت بود این کار را نمی‌کرد، صورت مسئله یکی است فقط زمانش تغییر کرده، موضوع یکی است یعنی در واقع فقط آن موقعیت تغییر کرده، مکان تغییر کرده، اگر

این پلاستیک و مشما و مس و شیشه و کائوچو باشد جلوی من، من یک جور حرف می‌زنم، اگر اینها نباشد نگاه می‌کنم آقا کسی موبایلش روشن نیست؟ کسی ضبط نمی‌کند؟ می‌خواهم یک چیزی بگویم، خب واقعیت که یکی است فقط مس و کائوچو آمده صحبت من را عوض کرده، اگر حرف حرف صحیحی است در هر دویش صحیح است، اگر حرف باطل است در هر دو موقعیت باطل است، چه دوربین و اینها باشد جلوی من، چه نباشد در هر دو حرف باطل است، حرف غلط است توجه می‌فرمایید؟

مرحوم آقا به آن مخدرات فرمودند باید انسان به نحوی باشد که اگر خدا بیاید در کنار انسان بنشیند حرف آدم عوض نشود، همانی که الان می‌گوید آن موقع هم در کنار خدا هم بگوید، حالا خدا نمی‌گوییم، می‌گوییم پیغمبر، پیغمبر نه امام زمان، فرض کنید اگر امام زمان علیه السلام الان تشریف بیاورند و در این مجلس بنشینند و بگویند جناب آقای حاج محسن شما به صحبتتان ادامه بدهید به خاطر من صحبتتان را تمام نکنید من چطوری حرف می‌زنم؟ خب خیلی دست و پای خودم را جمع می‌کنم خب امام نشسته دیگر، امام واقعی نشسته است در اینجا، آن امام حقیقی که دیگر حرف ندارد، ما به هر کسی بخواهیم بگوییم این را دیگر کاریش نمی‌شود کرد، حساب امام زمان علیه السلام حساب دیگری است، آن دیگر شوخی‌بردار نیست قضیه شوخی ندارد، چطور صحبت می‌کنم؟ چه تعبیرهایی می‌آورم؟ درست شد؟

اگر به اندازه سر سوزنی آن تعبیری که در زمان نشستن حضرت در کنار خودم با آنچه را که در نبود حضرت می‌گویم [تفاوت داشته باشد] باختهم، خراب کردم، چرا؟ چون حضرت همیشه هست حضرت همیشه هست، حضرت همیشه هست من نمی‌بینم، واقعاً بینکم و بین الله الان شما این تصور را ندارید که الان [امام زمان علیه السلام اینجا است]، آیا امام زمان این تفکر ما، همین نشستن ما، همین گوش دادن ما را نمی‌داند؟ خب همه می‌گویم می‌داند دیگر، این قضیه، قضیه بدیهی است دیگر این که دیگر نیازی به رمل و اسطرلاب ندارد این مطلب بدیهی است، گرچه قضیه از این بالاتر است خیلی از این بالاتر است، خیلی از این بالاتر است، این دیگر حداقل عوامانه‌اش این است که امام نسبت به تفکرات ما، نسبت به سخنان ما، نسبت به ما فی الضمیر ما، نسبت به آنچه که به ما می‌گذرد اطلاع دارد این حداقل اقلش است که دیگر پایین‌تر از این نمی‌شود، درست شد؟

پس چرا ما غفلت داریم؟ چرا یک چیزی می‌گوییم بعد، آ! آقا ببخشید ما اشتباه کردیم، خب این ببخشید را قبلاً بگو، قبل از اینکه یک حرفی بزنیم ببخشید را بگوییم، با خودمان در دلمان، بعد بگوییم، اینی که اشتباه کردیم را اول بگوییم بعد آن صحبتی که می‌خواهیم بکنیم آن کاری را که می‌خواهیم انجام

بدهیم نسبت به یک شخص انجام بدهیم. توجه می‌فرمودید؟ اَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ ایشان می‌فرمودند: عبودیت انسان باید به این نحوه باشد که احساس کند واقعاً در کنار ناظر و در کنار مشرف و در کنار متولی و در کنار ذاتی قرار گرفته است که تمام اعمال و رفتار او نظارت می‌کند، بعد حداقلش این است که اگر انسان نتوانست این حال را در خودش پیاده کند که ببیند فرد را، ببیند فرد را... در این زمینه خیلی ما روایات داریم، خیلی مسائل داریم که انسان این احساس را داشته باشد.

یک وقتی من در یک جای بودم، یک شخصی آمده بود منزل و خلاصه تا ساعت یازده، دوازده طول کشید، به او گفتم شب را بمان، فردا درس داشتم (در همان زمان مجردی‌ام بود) گفتم خب بمان، بعد یک دفعه گفتم ببین نمی‌گویم بمان (چون یک ارتباطی داشت و یک ربطی داشت و خلاصه یک حالی برای خودش با بزرگان و با آنها داشت) گفتم من نمی‌گویم بمان می‌خواهی تقصیر از من ببینی و بگویی فلانی گفت بمان کتکش را ما بخوریم، اگر خودت می‌خواهی بمان، گفت پس بگذار اجازه بگیرم ببینم اجازه می‌دهند یا نه! تا گفت، گفتند که غلط کردی تا الان هم ماندی و این را از درس فردایش انداختی بلند شو برو، گفت خدا حافظ من رفتم و گرنه کتک را خورده‌ام، فعلاً این قضیه با همین فیصله پیدا کرد می‌ترسم یک دقیقه بیشتر بمانم خلاصه مسئله بعدش می‌آید.

ببیند یکی که یک ارتباط دارد چه کار می‌کند؟ نمی‌تواند این مطالب را ندیده بگیرد، نمی‌تواند ندیده بگیرد: چرا تا ساعت دوازده مانده‌ای و این را از خوابش انداختی در حالتی که فردا باید به سر کلاس درس بروی؟ بلند شو برو! هر جا می‌خواهی بروی برو... توجه کردید؟ ما اگر این مطلب را بدانیم این قضیه را ما بدانیم که بابا این یک حقیقتی اینجا هست، یک واقعیتی در اینجا هست. حالا ما غفلت داریم، ما غفلت داریم ولی هست، این هست را در وجود خودمان پیاده کنیم، واللّٰه العظیم قسم اگر نبود بیایید گریبان من را بگیرید که فردای شما با امروز شما تفاوت خواهد کرد، اگر نشد بیایید بگویید فلانی چرا دروغ گفتی؟ من در اینجا گارانتی می‌دهم به حرفم و به هر کسی که می‌خواهد بیاید، اگر با این نیت با این تفکر و با این احساس، با این احساس باشیم امکان ندارد روز بعد با روز قبل یکی باشد، یا پایین‌تر باشد حتماً تغییر خواهد کرد. توجه کردید؟

بعد ایشان فرمودند، حضرت می‌فرمایند: اگر ما نتوانیم... بالاخره یک مسئله‌ای است که مشکل است حالا شاید برای خیلی‌ها این نباشد که بتوانند این حس و این احساس را و این واقع را در وجود خودشان پیاده کنند. باید ما در این مسیر باشیم، باید این کار را بکنیم ولی خب به قول عربها شوی شوی، یواش یواش عیب ندارد، باشد شوی شوی را هم قبول داریم، به قول برادران شمالی ما بیر بیر، بیر بیرش را هم قبول داریم، اللهم بیر بیر یکی یکی، بله! گفت اللهم بیر بیر، بیر بیرش هم اگر باشد یکی



یکی، کم کم، یواش یواش بله، آن هم باشد بالاخره عیب ندارد، اما نه اینکه انسان یادش برود نه! مراقبه یعنی تذکر نسبت به این دگرذیسی و تغییر و تحولی که برای انسان پیدا می شود این را می گویند مراقبه. انسان یادش نرود هی باید درصدد باشد، به دنبال باشد خدا هم کمک می کند.

خب حالا تا به آنجا برسیم، این را حداقل می توانیم تصور کنیم که خدا ما را می بیند، حالا ما نمی بینیم خیلی خب، ضعف ما، قصور ما، تقصیر ما، نقص ما، اینها به جای خود اینها همه هست، ولی آن طرفش را که می توانیم ببینیم، بابا خدا می بیند این را که دیگر انکار نمی توانیم بکنیم، بابا امام زمان ما را می بیند، حالا ما درکمان [پایین است].

یک روز صبح در محضر مرحوم آقای حداد در کربلا بودیم، سوال کردم که آقا این که می گویند انسان امام زمان را می بیند ولی نمی بیند و این را چطور انسان می تواند حضور آن حضرت را در خود احساس کند؟ ما آن موقع نوجوان بودیم تقریباً هفده سالمان نشده بود. بله! ایشان فرمودند: اصلاً مگر ممکن است که انسان سر از خواب بردارد و پیش از آنکه چشمش به چیزی بیفتد به امامش نیفتد؟! این حرفها را ما آن موقع نمی فهمیدیم، خب! بالاخره اینکه این یک شخص بزرگی است حالا یک حرفی می زند بسیار خب! حالا ما کی به آن برسیم و اینها. اما می دیدیم این بزرگان هیچ وقت در مطالبشان شوخی نداشتند، آنچه که باید می گفتند می گفتند، حالا شخص باید برسد، کم نمی گذاشتند در مرتبه پایین مطلب را نمی گفتند، همیشه مطلبشان اوج داشت، واقع را می گفتند آنچه را که خودشان می دیدند می گفتند، آنچه را که خودشان احساس می کردند می گفتند، بعد می گفتند حالا تو بیا بالا! چرا در آن پایین مانده ای؟ بیا بالا و بین چه خبر است، بیا بالا تا امام را احساس بکنی، آن حقیقت را احساس بکنی، بعد می فهمیدیم نه مثل اینکه حرفشان درست است. یعنی اصلاً مگر می شود که آن ظهور و تجلی امام علیه السلام و آن ولایت در یک جا فاقد باشد، یک جا باشد یک جا نباشد، اصلاً این قضیه مگر امکان دارد؟

خب الحمدلله که دیگر کافی است. الحمدلله که خیلی طولانی نشد و وقت رفقا را نگرفتیم و رفقا هم که ما را می شناسند و می دانند در روزهای عمامه گذاری که ما صحبت می کنیم، بعد مخدرات به ما تذکر می دهند می گویند اقلأً از اولش نگویند نیم ساعت [صحبت می کنم] که ما حساب [کارمان را بکشیم] دو ساعت حرف می زنی [در حالی که اولش] می گویی نیم ساعت، اقلأً نگو این را دیگر.

خب خیلی خوشبخت شدیم از زیارت دوستان و رفقا و الحمدلله که توفیقی بود خداوند نصیب کرد واقعاً زیارت رفیق یک توفیق است، من این را یک عنایت می دانم از طرف خدا، یک لطف می دانم از طرف خدا، جایی که رفیق در آنجاست، جایی که در آنجا رفیق نفسی می کشد و ذکری می گوید، دم و

نفسی دارد حال و هوایی دارد، یک وقت من در یک سفری بودم و در خارج از ایران بودم، یک شخصی یکی از بستگان بود که در امریکا بود و از من تقاضا کرده بود که عقد دخترش را من در یک جای مقدسی که هستم بخوانم، خب من هم به او نگفته بودم [که در خارج هستم] ما هر چه فکر کردیم دیدیم در این شهر یک امامزاده هم پیدا نمی‌کنیم که بخوایم برویم آنجا [و عقد اینها را بخوانیم] از آن طرف هم عروس و داماد منتظر، گفتیم چکار کنیم؟ نشسته بودم یک دفعه اصلاً انگار ملهم شدم، یک دفعه چشمم افتاد به سجاده آنجا، سجاده‌اش را پهن کرده بود در آنجا، نگاه کردم دیدم آن مکان مقدس همین است، همین جایی که این دارد نماز می‌خواند و دارد ذکر می‌گوید و رفتم و روی سجاده او نشستم و عقد آنها را روی سجاده خواندم و بعد به آنها ایمیل زدم که من در بهترین جا و در بهترین نقطه مکان مقدس عقد شما را خواندم و البته خود آنها هم یک احساس‌هایی کرده بودند یک مسائلی را احساس کرده بودند.

خب من به این مسئله اعتقاد دارم معتقد هستم، و این مطلب مطلبی نیست که از پیش خود بگویم، این مطلبی است که از بزرگان نقل می‌کنم که در هر جا که دو رفیق در کنار هم بنشینند و ذکر خدا و یاد خدا در میان آنها حاکم باشد ملائکه در آنجا نزول می‌کنند و بالهای خودشان را می‌کشایند، نزول ملائکه یعنی همان آوردن فیض و رحمت خدا بر آن جمع و بر آن محیطی که در آن هستند و من جداً عرض می‌کنم همان حالی را که در یک مسجدی، امامزاده‌ای یا مثلاً فرض بکنید حسینیه‌ای، احساس می‌کردم شاید همان حال را یا به نحو دیگر در همانجا احساس کردم که این در همین مکان و در همین موقع هست. الحمدلله که خداوند توفیق زیارت رفقا و دوستان را عنایت کرد و همان‌طوری که عرض کردیم ان شاء الله این توفیق مستمر باشد و فقط منحصر به این نباشد، رفقا قصور و تقصیر ما را به حساب نیاورند و خلاصه آن وعده سالی یک مرتبه آمدن خدمت آنها، آن به جای خود ولی علی کل حال ما را از نعمت فیض و بهره حضور خودشان محروم نکنند.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد